

تحلیل لغوی مناجات متوسلین

جی چنگ^۱، مریم مظفری^۲

چکیده

تحلیل لغوی مناجات‌های امامان معصوم علیهم السلام ابزاری برای فهم متون عربی است. پژوهش‌گر و خواننده با تحلیل لغوی یک متن می‌تواند علاوه بر فهم معانی سطحی معانی زیرین یک متن را نیز به دست آورد. تحلیل لغوی مناجات از هرگونه کج‌فهمی احتمالی در فهم مناجات جلوگیری می‌کند و فهم درست و عمیقی نسبت به معنای عبارات به دست می‌آید. مناجات خمس عشره که دعای امام سجاد علیه السلام است در صحیفه سجادیه جمع‌آوری نشده است، ولی همواره مورد توجه و تحلیل پژوهش‌گران است. مناجات متوسلین به صورت تحلیل لغوی کمتر تحلیل و بررسی شده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی انجام شده است. واژگان موجود در عبارات مناجات متوسلین از نظر معنا در معاجم لغت بررسی شد و چند مورد از ترجمه‌های موجود با توجه به معانی یافت شده برای واژگان مطرح شد. آنچه به دست آمد این بود که در ترجمه برخی از عبارات به معنای دقیق واژه توجهی نشده است و به معنای ارتكازی اکتفا شده است. همچنین در برخی از عبارات معنایی در نظر گرفته شده است که با معنای مورد نظر گوینده سازگار نیست.

واژگان کلیدی: تحلیل لغوی، مناجات متوسلین، امام سجاد علیه السلام، تحلیل لغوی، بررسی معانی.

^۱ . دانش‌پژوه کارشناسی معارف اسلامی و زبان و ادبیات عربی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیه، چین.

^۲ . مدرس گروه علمی- تربیتی زبان و ادبیات عربی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیه، ایران.

۱. مقدمه

خداوند قرآن را برای هدایت مردم و منبع دین و ایمان بر پیامبر ﷺ نازل کرد. بعد از پیامبر ﷺ اهل بیت ﷺ به عنوان قرآن ناطق و بهترین الگوبه مردم معرفی شده‌اند. همان‌طور که هر کدام از پیامبران براساس نیازهای عصر خود معجزه مناسب دارند اهل بیت ﷺ نیز باتوجه به شرایط و نیازهای زمان خود تلاش می‌کردند تا مردم را به راه راست هدایت کنند. دعا و مناجات به عنوان یکی از راه‌های ارتباط با خدا و بهترین عبادت‌هاست و با عبارت‌هایی مانند سلاح المؤمن از آن تعبیر شده است. نگارنده در نوشتار حاضر مناجات متوسلین که یکی از مناجات خمس عشره است را از نظر لغت تحلیل و بررسی می‌کند و در پایان به سؤال تحلیل لغوی مناجات متوسلین چگونه است؟ پاسخ می‌دهد. دعا نوعی مکالمه بنده با پروردگارش است. دعا و مناجات صادقانه‌ترین زبان برای اظهار باطن آدمی است. ائمه اطهار ﷺ به دلیل عصمتشان از هر خطا و اشتباهی دور بودند. گفتار گران‌بهای این بزرگواران نیز هدایت‌گر و نمونه مناسبی برای زندگی بشر است. باتوجه به اهمیت دعا و مناجات در گفتار ائمه ﷺ قرائت و فهم معنا برای بندگان خدا و پیروان ائمه جایگاه بسزایی دارد. نگارنده در نظر دارد با تحلیل لغوی مناجات متوسلین برای درک صحیح گفتار ائمه ﷺ قدمی بردارد.

در رابطه با تحلیل لغوی کلام امام سجاد ﷺ آثار مستقلی یافت نشد، ولی در زمینه تحلیل ادبی آثاری وجود دارد که عبارتند از: مقاله تحلیل ادبی داستان‌های قرآن داستان حضرت نوح ﷺ، داستان حضرت یوسف ﷺ و داستان حضرت موسی ﷺ ۱۳۷۸. مقاله تحلیل ادبی درون‌مایه اصلی داستان یوسف ﷺ در قرآن نوشته صدیقه زودرنج و الهام رحمتی ۱۳۹۴. پایان‌نامه تحلیل ادبی خطبه امام سجاد ﷺ در مجلس یزید نوشته عباسعلی ارجمندی ۱۳۹۵. پایان‌نامه تحلیل ادبی سخنان امام باقر ﷺ بررسی موردی ادعیه و زیارت نوشته معصومه اسدزاده ۱۳۹۶ و پایان‌نامه بررسی و تحلیل جلوه‌های ادبی مقتل اللهوف اثر سیدبن طاووس نوشته سمیرا افشاری ۱۳۹۷.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. تحلیل در لغت

التَّحْلِيلُ ضد التَّحْرِيمِ (طریحی، ۱۳۷۵، ۳۵۴/۵) متضاد تحریم است. «حَلَّلْتُ الیَمِینَ تَحْلِیلًا وَ تَحِلَّةً» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۲۷/۳) قسم خود را برداشتم. اصل این واژه به معنای بازکردن بارها در زمان فرودآمدن و منزل‌گزیدن است، سپس این واژه مخصوص واردشدن و فرودآمدن شده است (راغب

اصفهان، ۱۳۷۴، ۵۳۱/۱). همچنین به معنای رواشمردن، حلال کردن و تجزیه کردن است (معین، ۱۳۸۲، ۸۰/۲).

۲-۲. تحلیل در اصطلاح

تلاش علمی برای فهم یک متن دو مرحله است. مرحله نخست مرحله‌ای ناخواسته و غیرارادی که با خواندن ساده باعث فهم سطحی‌ترین لایه معنایی می‌شود. مرحله دوم مرحله‌ای ارادی که بدون استدلال و تلاش انجام نمی‌شود و برای فهم معنا و لایه‌های زیرین یک متن است. (عشایری منفرد، ۱۳۹۶، ص ۷۵)

۲-۳. ادب در لغت

«الأدب هاهنا: العَجَب و الآدب و الأديب: صاحب المأدبة». (ابن درید، ۱۹۸۸، ۲/۱۱۸۰) در اینجا به معنای تعجب است. آداب و ادیب به معنای صاحب سفره طعام است. «الأدبَةُ جمع أدبٍ، مثل كَتَبَةٍ و كَاتِبٍ» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲۰۷/۱). الادبه جمع آدب است مثل کتبه که جمع کاتب است. ادب به معنای تعجب و حیرت است. «الأدبُ: الذي يَتَأَدَّبُ به الأديبُ من الناس» (ابن منظور، ص ۲۰۶) به معنای علم اخلاقی که فرد ادیب دیگران را تربیت می‌کند. «سُمِّيَ أَدَبًا لَأَنَّهُ يَأْدُبُ النَّاسَ إِلَى الْمَحَامِدِ، وَيُنْهَاهُمْ عَنِ الْمَقَابِحِ» (ابن منظور، ص ۲۰۶) نامیده شد به ادب به خاطر این علم مردم را به رفتار خوب و پسندیده دعوت می‌کند و آنها را از رفتار بد و ناپسند نهی می‌کند.

۲-۴. ادب در اصطلاح

علمُ الأدبِ: علمٌ يحتزُّ به عن الخللِ في كلامِ العربِ و ينقسمُ إلى اثني عشرَ قسمًا: اللغةُ و الصرفُ و الاشتقاقُ و النحوُ و المعاني و البيانُ و العروضُ و القافيةُ و قرصُ الشعرِ و المحاضراتُ و إنشاءُ النثرِ و الخطُّ و أما البديعُ فذيلٌ لعلمی المعانی و البيانِ.

علم ادب علمی است که با استفاده کردن این علم از اشتباهات در زبان عربی پرهیز می‌کند و به دوازده قسم تقسیم می‌شود: علم لغت، علم صرف، علم اشتقاق، علم نحو، علم معانی، علم بیان، علم عروض، علم قافیه، علم غرض شعر، علم محاضرات، علم انشای نثر، ولی علم بدیع زیرشاخه علم معانی و علم بیان است. (مدنی، ۱۳۸۴، ۲۷۶/۱)

۲-۵. تحلیل لغوی در اصطلاح

هرگونه تلاش لغوی است که یا باعث تغییر فهم بدوی از متن شود یا باعث تعمیق آن شود و یا باعث نقد برداشت دیگران شود. (عشایری منفرد، ۱۳۹۴، ص ۷۶)

۲-۶. مناجات در لغت

«النَّجْوُ: كلام بين اثنين كالسر والتَّسَارُّ؛ درگوشی سخن گفتن و رازگفتن و سخن گفتن خصوصی با دیگری است». (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۱۸۷/۶) «المناجاة: نجاه: أی سازه؛ به معنای رازگفتن با دیگری است». خداوند می‌فرماید:

إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ.

هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید (و سخنان درگوشی بگویید) قبل از آن صدقه‌ای (در راه خدا) بدهید. (المجادله: ۱۲) (حمیری، ۱۴۲۰، ۶۵۰۹/۱۰)

۲-۷. مناجات در اصطلاح

مناجات به معنای رازگفتن و خصوصی سخن گفتن است. مناجات گاهی بین دو انسان صورت می‌گیرد و گاهی بین انسان و خدا و گاهی بین خدا و انسان. (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ۲۲/۱)

۳. معرفی مناجات متوسلین

مناجات متوسلین یا مناجات توسل‌کنندگان از مناجات‌های پانزده‌گانه است که توسط امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است و در بحارالانوار (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۴۹/۹۱) و مفاتیح‌الجنان آمده است. مناجات وسیله توسل به خدا و تقرب به رحمت و کرم او است. مناجات امیدداشتن به لطف الهی و از پروردگار خود درخواست خیر و موفقیت دنیا و آخرت کردن است؛ زیرا وسیله توسل بندگان خداوند به نبی اکرم ﷺ در امور زندگی‌شان است (قمی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۴)

۳-۱. متن مناجات متوسلین

إِلَهِی لَیْسَ لَی وَ سِیْلَةٌ إِلَیْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَأْفَتِكَ وَ لَا لَی ذَرِیْعَةٌ إِلَیْكَ إِلَّا عَوَارِفُ رَحْمَتِكَ وَ شَفَاعَةُ نَبِیِّكَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَ مُنْقِذِ الْأُمَّةِ مِنَ الْغَمَّةِ فَاجْعَلْهُمَا لَی سَبَبًا إِلَی نِیلِ غُفْرَانِكَ وَ صِیْرُهُمَا لَی وَصْلَةً إِلَی الْفَوْزِ بِرِضْوَانِكَ وَ قَدْ خَلَّ رَجَائِی بِحَرَمِ كَرَمِكَ وَ حَظَّ طَمَعِی بِفِتْنَاءِ جُودِكَ فَحَقِّقْ فِیْكَ أَمَلِی وَ اخْتِمْ بِالْخَیْرِ عَمَلِی وَ اجْعَلْنِی مِنْ صَفْوَتِكَ الَّذِينَ أَخْلَلْتَهُمْ بِخُبُوحَةِ جَنَّتِكَ وَ بَوَّأْتَهُمْ دَارَ كَرَامَتِكَ، وَ أَفَرَّزْتَ أَعْيُنَهُمْ بِالنَّظَرِ إِلَیْكَ یَوْمَ لِقَائِكَ

وَأَوْرَثَهُمْ مَنَازِلَ الصَّدَقِ فِي جَوَارِكَ يَا مَنْ لَا يَفُدُ الْوَافِدُونَ عَلَى أَكْرَمِ مِنْهُ وَلَا يَجِدُ الْقَاصِدُونَ أَرْحَمَ مِنْهُ يَا خَيْرَ مَنْ خَلَا بِهِ وَجِيدٌ وَيَا أَغْطَفَ مَنْ أَوَى إِلَيْهِ طَرِيدٌ إِلَى سَعَةِ عَفْوِكَ مَدَدْتُ يَدِي وَبَدِيلَ كَرَمِكَ أَغْلَقْتُ كَفِّي فَلَا تُؤَلِّنِي الْجَزْمَانَ وَلَا تُبَلِّنِي بِالْخَيْبَةِ وَالْخُسْرَانِ يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

خدایا به پیشگاهت وسیله ای جز عواطف مهتر ندارم و به درگاهت دست‌آویزی جز از آنچه از رحمتت شناخته شده و جز شفاعت پیامبرت، پیامبر رحمت، رهایی بخش امت از رنج و ناراحتی ندارم. خدایا این دو وسیله را برای من سبب رسیدن به آمرزش قرار ده و آن دو را رابطه‌ای برای دست‌یابی به خشنودیت بگردان. همانا امیدم به حریم کرم‌ت فرود آمده و مرکب طمعم به آستانه جودت بار انداخته است، پس درباره خودت آرزویم را محقق ساز و کارم را به خیر پایان ده و مرا از آن برگزیدگانی قرارده که در میان بهشت قرارشان دادی و خانه کرامت را در اختیارشان گذاردی و دیده آنان را در روز قیامت با نگاه به‌سوی جمال خویش روشن نمودی و جایگاه راستی را در جوارت به آنان واگذار نمودی، ای آنکه بار یافتگان بر کریم‌تر از او بار نیابند و قصدکنندگان مهربان‌تر از او را نیابند. ای بهترین کسی که شخص تنها با او خلوت کند و ای مهربان‌ترین کسی که انسان رانده به جانب او روی آورد. به سوی گستردگی عفو‌ت دست‌گذاری دراز کردم و به دامن کرم‌ت چنگ آویختم مرا سزاوار حرمان مکن و به ناامیدی و زیان دچار مساز ای شنوای دعا و ای مهربان‌ترین مهربانان.

۳-۲. تحلیل لغوی واژگان مناجات متوسلین

۳-۲-۱. وَسِيلَةٌ

«وَسَلْتُ إِلَى رَبِّي وَسِيلَةً، أَي: عملت عملاً أَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَيْهِ؛ نَزْدِيكَ شَدَمَ بِهَسْوَى پروردگارم به سبب چیزی یعنی، عملی را انجام دادم و با آن عمل به خدا نزدیک شدم». (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۲۹۸/۷ و ازهری، ۱۴۲۱، ۴۸/۱۳)



الرَّغْبَةِ وَ الطَّلَبِ. يُقَالُ وَسَلَ، إِذَا رَغِبَ. الْوَاسِلُ: الرَّاعِبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

به معنای میل و خواسته است. هنگامی که میل پیدا شود وَسَلَ گفته می‌شود. به کسی که مایل و مشتاق به‌سوی خدا برود الواسل می‌گویند.

بر این اساس ماده وسل بر انجام‌دادن کاری و میل و خواسته دلالت دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۱۱۰/۶)

۲-۲-۳. عَوَاطِفُ

عَطَفْتُ الشَّيْءَ: أَمَلْتَهُ وَتَعَطَّفْتُ عَلَى ذِي رَحْمٍ فِي الصَّلَةِ وَالْبِرِّ وَ عَطَفَ. اللَّهُ فَلَانَا عَلَى
فَلَانٍ عَطْفًا. وَالْعَطَافُ: الرَّجُلُ الْعَطِيفُ عَلَى غَيْرِهِ بِفَضْلِهِ، الْحَسَنُ الْخَلْقُ، الْبَارُ الْلِينُ
الْجَانِبُ.

آرزو کردم شیء را. مهربانی کردی به خویشاوندی در صله رحم و احسان. خدا به
کسی رحم و مهربانی کرد. «العطاف»: مرد مهربانی با فضیلت او خوش اخلاقش و
رفتار نرم و لطیفش به دیگران خوبی می‌کند. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۱۷/۲)

«عطف علیه؛ به او توجه کرد». «ناقةٌ عَطُوفٌ عَلَى بَوَّهَا؛ ماده شتری که به بچه‌اش مهربان
است». اگر واژه عطف با عن متعدی شود ضد معنی تمایل و عطوفت است مثل عبارت «عَطَفْتُ
عَنْ فَلَانٍ؛ از او دوری گزیدم و بی‌توجهی کردم» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۶۱۶/۲). ماده عطف
بر آرزوکردن، مهربانی کردن بر خویشاوندان و تمایل و عطوفت است و این ماده اگر با حرف علی
متعدی شود به معنای توجه کردن است و اگر با حرف عن به کار رود به معنای دوری گزیدن است.
الرَّأْفَةُ: «أَخَصَّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَأَرْقَى؛ خاص‌تر، گزیده‌تر و رقیق‌تر از رحمت است» (ازهری، ۱۴۲۱،
۱۷۲/۱۵).

الفرق بين الرأفة و الرحمة: أن الرأفة أبلغ من الرحمة و لهذا قال أبو عبيدة إن في
قوله تعالى: رَوْفٌ رَحِيمٌ تقديمًا و تأخيرًا أراد أن التوكيد يكون في الأبلغ في المعنى
فاذا تقدم الأبلغ في اللفظ كان المعنى مؤخرًا.

فرق بین الرأفة و الرحمة: رأفه بلیغ‌تر و واضح‌تر از رحمت است به همین دلیل ابو
عبیده در آیه قرآن «رَوْفٌ رَحِيمٌ» این است که مراد تقدیم رؤوف بر رحیم برای تأکید
است؛ زیرا لفظ بلیغ‌تر را مقدم کرده است. براساس ماده رأفة رقیق‌تر از رحمت و
بلیغ‌تر و واضح‌تر از رحمت است. (عسکری، ۱۴۰۰، ص ۱۹۰)

۳-۲-۳. ذَرِيعَةٌ

الذَّرِيعَةُ وَالدُّرْعَةُ: الْوَسِيلَةُ. وَ ذَرَعْتُ لَهُ عِنْدَ فَلَانٍ: شَفَعْتُ وَ أَنَا ذَرِيعٌ عِنْدَهُ. وَ ذَرَعْتُ بِهِ
وَ أَذَرَعْتُ بِهِ: تَشَفَّعْتُ.

الذَّرِيعَةُ وَالدُّرْعَةُ به معنای وسیله، دستاویز و دلیل است. و برای او نزد فلان خواستم
به او یاری کند: درخواست نفع کردی و من سبب و واسطه تو نزد او هستم. وَ ذَرَعْتُ
بِهِ وَ أَذَرَعْتُ بِهِ: به معنای به وسیله من به او یاری کردم و فایده رساندم. (صاحب،
۱۴۱۴، ۴۶۳/۱)

بنابراین، ماده ذریعه به معنای دستاویز، وسیله و دلیل است.

۳-۲-۴. العارِفَةُ

«المَعْرُوفُ، كَالْعَرَفِ، بالضم، ج: عَوَارِفُ؛ مشهور و شناخته مثل عرف مضموم عین به معنای رسم، سنت و روش همگانی، جمعش عَوَارِفُ است». (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ۳/۲۳۴) «والعَرَفُ: ریح طیب، تقول: ما أطيَّب عَرَفَهُ. باد معطر و خوش بو می گوید: او چه خوش بو است» پس ماده عرف به معنای مشهور و شناخته شده است و کلمه العرف به معنای باد خوش بو است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۲/۱۲۲).

۳-۲-۵. شَفَاعَةٌ

«شَفَعَ لِي يَشْفَعُ شَفَاعَةً وَ تَشَفَّعَ: طَلَبَ وَ الشَّفِيعُ: الشَّافِعُ وَ الجمعُ شُفَعَاءُ؛ به معنای طلب و درخواست است. شفیع همان شافع و جمعش شفعاء هست». (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۸/۱۸۴)

و فی التنزیل: مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا. و قرأ أبو الهيثم: مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً أَى يَزِدَادُ عَمَلًا إِلَى عَمَلٍ.

در کتاب التنزیل آمد هرکس درخواست شفاعت خوبی می کند برای خودش یک نصیب از آن خوبی دارد و هرکس درخواست شفاعت بد می کند ضمانتی از آن بدی بر دوش او اضافه می شود. أبو الهيثم قرائت کرد: هرکس درخواست شفاعت خوبی می کند به معنای عملی را بر عمل دیگر اضافه می کند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۸/۱۸۴)

و روی عن المبرد و ثعلب أنهما قالَا فی قوله تعالى: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، قالَا: الشفاعة الدعاء هاهنا. و الشَّفَاعَةُ: كلام الشَّفِيعِ لِلْمَلِكِ فِي حَاجَةٍ يَسْأَلُهَا لغيره. وَ شَفَعَ إِلَيْهِ: فِي مَعْنَى طَلَبَ إِلَيْهِ. الشَّافِعُ: الطَّالِبُ لغيره يَتَشَفَّعُ بِهِ إِلَى الْمَطْلُوبِ. يقال: تَشَفَّعْتُ بِفُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ فَشَفَّعَنِي فِيهِ.

از مبرد و ثعلب روایت شده که ایشان درباره آیه قرآن گفتند «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» الشفاعة در اینجا به معنای دعا است. شافع به معنای درخواست کننده برای دیگری و به وسیله او طلب می کند تا به مطلوب خود برسد. گفته می شود برای فلانی از فلان خواستم تا به وی یاری کند.

از مجموع مطالب نوشته شده به دست می آید شفاعه به معنای طلب و درخواست است.

(ابن منظور، ۱۴۱۴، ۸/۱۸۴)

۳-۲-۶. مُنْقِذ

الْمُنْقِذُ: مصدر نَقَذَ يَنْقِذُ نَقْذًا، و قالوا يَنْقِذُ بَكسر القاف، إذا نجا؛ و أنقذته أنا إنقاذًا، إذا أنجيتته. و كل شيء استرجعته من عدوك من بعير أو فرس فهو نَقِيز، و الجمع نقائذ.

النقذ مصدر نَقَذَ يَنْقِذُ نَقْذًا است. بعضی گفتند يَنْقِذُ قاف کسر می‌گیرد و جمعش نقائذ است به معنای نجات‌دادن. أنقذته یعنی، من او را نجات دادم و مصدر أنقذ إنقاذًا است. هنگامی که من او را نجات داده‌ام هر چیزی که تو از دشمنت پس گرفتی چه شتر باشد یا اسب او می‌شود نقیذ و جمعش نقائذ است.

«أُنْقِذَهُ مِنَ الْبُؤْسِ وَ اسْتَنْقَذَهُ، وَ تَنْقِذُهُ، وَ نَقَذَهُ تَنْقِيزًا: خَلَصَهُ؛ او را از شر نجات داد. اسْتَنْقَذَهُ وَ تَنْقِذُهُ وَ نَقَذَهُ تَنْقِيزًا. او را خلاص کرد و نجات داد». بر این اساس ماده منقذ به معنای نجات‌دهنده، پس گرفتن هر چیزی از دشمن و خلاص کردن است. (مدنی، ۱۳۸۴، ۴۴۲/۶)

۳-۲-۷. الْغَمَّةُ

يوم غَمٍّ، و ليلة غَمَّةٍ، و أمر غَامٍ. و رجل مَغْمُومٌ وَ مُعْتَمٍ: ذو غَمٍّ. و إنه لفي غُمَةٍ من أمره إذا لم يهتد له.

روزی غم‌انگیز یا روز بسیار گرم، شبی غم‌انگیز یا شبی بسیار گرم، امری مهم. مرد غمگین و غم‌انگیز: به معنای دارای غم و غم و اندوه او را پوشیده است و او از امری غمگین است یعنی، امری او را پوشیده و کسی نیست او را هدایت کند.

«غَمُّ الْهَلَالِ، إذا غَطَاهُ الْغَيْمُ. و كل شيء غَطِيته فقد غَمَمْتُهُ؛ هلال ماه پوشیده شد، هنگامی که ابرها ماه را پوشانده‌اند. هر شیء چیزی بالای آن قرار می‌گیرد در واقع آن را پوشید». (ابن درید، ۱۹۸۸، ۱/۱۶۰) ماده الغمّه به غم‌انگیز، بسیار گرم و کار مهم دلالت دارد.

۳-۲-۸. سَبَبَا

«وَكُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبَ النَّبِيِّ ﷺ وَ نَسَبَهُ؛ همه سبب و نسب در روز قیامت قطع می‌شود جز سبب و نسب پیامبر ﷺ». (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۲۰۳/۷)

السَّبَبُ: الحبل أو الخيط، و الجمع أسباب. و بينی و بین فلان سَبَبٌ، أى حبل يوصل.

سبب به معنای حبل (تسمه، ربط) و خیط (نخ) است. جمع آن اسباب است. بین من و فلان ربط و تسمه وجود دارد یعنی، ربطی که به هم وصل می‌شود. (ابن درید، ۱۹۸۸، ۱۰۰۰/۲)

«و انقطع السَّبَبُ أى الحبل. و ما لى إليه سبب: طريق؛ سبب انقطاع شد منظور سبب قطع پیوند است، برای من به سببى او سبب یا راهی ندارد». (زمخشری، ۱۹۷۹، ص ۲۸۲)

السَّبَبُ: كُلُّ شَيْءٍ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى غَيْرِهِ؛ وَ فِي نُسْخَةٍ: كُلُّ شَيْءٍ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ، وَ قَدْ تَسَبَّبَ إِلَيْهِ، وَ الْجَمْعُ أَسْبَابٌ؛ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى الشَّيْءِ، فَهُوَ سَبَبٌ. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۴۵۸/۱)

سبب به معنای این است که همه چیز به وسیله این به چیزی دیگر وصل می شود. در نسخه دیگر به معنای اینکه همه چیز توسط این به چیز دیگر نزدیک می شود.

النَّسَبُ بِالْوِلَادَةِ وَ السَّبَبُ بِالزَّوْجِ، وَ هُوَ مِنَ السَّبَبِ وَ هُوَ الْحَبْلُ الَّذِي يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى الْمَاءِ، ثُمَّ اسْتُعِيرَ لِكُلِّ مَا يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى شَيْءٍ. وَ فِي حَدِيثِ عُقْبَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَ إِنْ كَانَ رِزْقُهُ فِي الْأَسْبَابِ. أَيْ فِي طُرُقِ السَّمَاءِ وَ أَسْفَلِهَا.

نسب با ولادت ادامه می یابد. سبب و رابطه دوطرفی با ازدواج حاصل می شود. سبب همان ریسمان است که به وسیله این به آب می رسند، سپس برای هر چیزی که به وسیله آن به چیزی می رسند استعاره آورده شده است. در حدیث عقبه آمده است که اگر رزقش در اسباب است یعنی در راه های آسمان و در ب هایش است.

وَ فِي الْحَدِيثِ: أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا. قِيلَ فِي تَفْسِيرِهِ: الشَّيْءُ دُخُولُ الْجَنَّةِ وَ السَّبَبُ الطَّاعَةُ وَ الشَّرْحُ الشَّرِيعَةُ وَ الْعِلْمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الْبَابُ أُمَّةُ الْهَدْيِ ﷺ.

در حدیثی هست: خداوند نمی خواهد همه چیز را اجرا کند مگر به سبب ها. خدا برای هر چیز سبب قرار داد و برای هر سبب شرح قرار داد و برای هر شرح دانش قرار داد و برای هر دانش درب ناطق قرار داد. بعضی از مفسران در تفسیر خود گفتند چیزی داخل بهشت شده است. سبب آن طاعت، شرح آن شریعت، دانش آن رسول خدا ﷺ، درب آن ائمه الهدیّه ﷺ است.

براین اساس ماده سبب به معنای در برابر نسب، ریسمان و وسیله است. (طریحی، ۱۳۷۵، ۷۹/۲)

۳-۲-۹. نَبَل

«نَالٌ خَيْرٌ نَبَالٌ نَيْلًا، أَيْ أَصَابَ. وَ أَصْلُهُ نَيْلٌ يَنْبُلُ، مِثْلُ تَعَبٍ يَتَعَبُ. وَ أَثَالُهُ غَيْرُهُ، وَ الْأَمْرُ مِنْهُ نَلٌّ بِفَتْحِ النُّونِ، وَ إِذَا أَخْبِرْتَ عَنْ نَفْسِكَ كَسَرْتَهُ». (جوهری، ۱۳۷۶، ۱۸۳۸/۵) ثلاثی مجرد فعل

اجوف به معنای اصابت کردن است. امر این فعل نل نون مفتوح است. نَیل یعنی، چیزی که انسان با دستش آن را دریافت می‌کند و می‌گیرد. در آیه گفت: «وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا» (توبه: ۱۲۰). «وَلَمْ يَنَالُوا خَيْرًا» (احزاب: ۲۵) (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۴/۴۱۱). «أَجُودُ مِنَ النَّيْلَيْنِ وَهُمَا نَيْلٌ مِصْرٌ وَنَيْلٌ الْكُوفَةِ؛ بَهْتَرِينَ رُودَهَا دُو تَا رُودِ اسْتِ: نَيْلٌ مِصْرٌ وَنَيْلٌ كُوفَةُ اسْتِ» (زمخشری، ۱۹۷۹، ص ۶۶۲). «نَيْلٌ مِصْرٌ مِنَ الْأَنْثَارِ الَّتِي خَرَقَهَا جَبْرِئِيلُ بِإِثْمَامِهِ. نَالَ خَيْرًا أَى أَصَاب؛ نَيْلٌ مِصْرٌ مِنْ رُودَهَا يَاسْتِ كَه حَضْرَتِ جَبْرِئِيلِ أَنْ رَا بِا انْكَشْتِ اِبْهَامِ خُودِ كَنْدِ» (طریحی، ۱۳۷۵، ۵/۴۸۹). «فَاجْعَلُوهُمَا لِي سَبَبًا إِلَى نَيْلِ غُفْرَانِكَ». اگر اینجا نیل به معنای رود باشد استعاره مکنیه به کار رفته است. آمرزش خداوند را به رود تشبیه کرده است و خود مشبه نیامده است و مشبه به و ابزار مشبه آمده است. بنابراین، ماده نیل به معنای اصابت کردن، دریافت کردن و رود است.

۳-۲-۱۰. وُصْلَةٌ

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ». (القصص: ۵۱)

أى: أَكْثَرْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ مَوْصُولًا بَعْضُهُ بَعْضٌ وَ مَوْصِلُ الْبَعِيرِ: كُلُّ مَوْضِعَيْنِ حَصَلَ بَيْنَهُمَا وَصْلَةٌ نَحْوُ: مَا بَيْنَ الْعَجْزِ وَالْفَخْدِ.

سخنان به هم پیوسته و مربوط را برای آنها فزونی دادیم. مَوْصِلُ الْبَعِيرِ به اعضای به هم پیوسته میان پشت حیوان و ران او (مهره‌ها و عضلات) گفته می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۷۳ و فراهیدی، ۱۴۰۹، ۷/۱۵۲)

«وَقَوْلُهُ: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ». (المائد: ۱۰۳)

و هُوَ أَنْ أَحَدَهُمْ كَانَ إِذَا وَلَدَتْ لَهُ شَاتَهُ ذَكَرًا وَأُنْثَى قَالُوا: وَصَلَتْ أَخَاهَا، فَلَا يَذْبَحُونَ أَخَاهَا مِنْ أَجْلِهَا، وَقِيلَ: الْوَصِيلَةُ: الْعِمَارَةُ وَالْخَصْبُ، وَالْوَصِيلَةُ: الْأَرْضُ الْوَاسِعَةُ، وَيُقَالُ: هَذَا وَصَلٌ هَذَا. أَى صَلَّئْتَهُ. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۷۳ و فراهیدی، ۱۴۰۹، ۷/۱۵۲)

و آیه: «وَلَا وَصِيلَةٍ» (مائد: ۱۰۳) این اصطلاح به این معنی است که اگر گو سفند کسی برایش نوزادی نر می‌زایید می‌گفتند به برادرش رسید و آن را ذبح نمی‌کردند و همچنین گوسفند اولی را هم به خاطر برادرش (نوزاد نرینه بعد) ذبح نمی‌کردند. وَصِيلَةٌ یعنی، عمران و آبادی و فراوانی ارزاق و همچنین وصیله یعنی، زمین گسترده و بزرگ. هذا وصل هذا یعنی، این صله و جایزه دیگری است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۷۳ و فراهیدی، ۱۴۰۹، ۷/۱۵۲)

براین اساس ماده وصله به پیوستن و اعضای به هم پیوسته دلالت دارد.

۳-۲-۱۱. رِضْوَان

الرِّضَا الكثير ولَمَّا كَانَ أَكْثَرُ الرِّضَا رِضَا اللَّهِ تَعَالَى خَصَّ لَفْظَ الرِّضْوَانِ فِي الْقُرْآنِ بِمَا كَانَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى: قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» (الفتح: ۲۹) و قوله تعالى: «إِذَا تَرَاَصَّوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره: ۲۳۲) أَيْ: أَظْهَرَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ الرِّضَا بِصَاحِبِهِ وَرِضِيَّةً.

رضوان یعنی، خشنودی زیاد و چون بزرگ‌ترین رضا خشنودی خدای تعالی است واژه رضوان در قرآن به هر چیزی که از او است اختصاص یافته است. خدای تعالی می‌فرماید: «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» (فتح: ۲۹) و «إِذَا تَرَاَصَّوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره: ۲۳۲) یعنی هر کدام از آنها رضایت دوستش را ظاهر کرد و او را با نیکوکاری خشنود کرد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۵۶ و راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۸۰/۲)

الرِّضَا فِي الْأَصْلِ مِنْ بَنَاتِ الْوَاوِ وَ شَاهِدَهُ الرِّضْوَانُ وَ هُوَ اسْمُ مَوْضُوعٍ مِنَ الرِّضَا. الرِّضَا، مقصور. رضا کلمه مقصور، حروف اصلی رضو و شاهد مثالش رضوان است. بنابراین، ماده رضوان به معنای خشنودی زیاد است. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۵۷/۷)

۳-۲-۱۲. رَجَاء

الرَّجَاءُ مَمْدُودٌ وَ هُوَ نَقِيضُ الْيَأْسِ. يُقَالُ: مَا أَرْجُو أَيْ مَا أَبَالِي. يُقَالُ: رَجَى الرَّجُلُ يَرْجُو إِذَا دُهِشَ. إِنَّمَا يَسْتَعْمَلُ الرَّجَاءُ فِي مَوْضِعِ الْخَوْفِ إِذَا كَانَ مَعَهُ حَرْفُ نَفْيٍ.

رجاء اسم ممدود متضاد یأس است. گفته می‌شود فرد امیدوار می‌شود زمانی که سرگردان شود. الرَّجَاءُ در محل ترس نیز به کار می‌رود هنگامی که حرف نفی همراهش باشد، پس این ماده اگر بدون حرف نفی به کار رود به معنای امید است و اگر با حرف نفی به کار رود به معنای ترس است. (ازهری، ۱۴۲۱، ۱۲۴/۱۱)

۳-۲-۱۳. صَفْوَت

الصَّفْوَةُ نَقِيضُ الْكَدْرِ، وَ صَفْوَةٌ كُلُّ شَيْءٍ خَالِصٍ وَ خَيْرِهِ. وَ الصَّفَاءُ: مُصَافَاةُ الْمَوْدَةِ وَ الْإِخَاءِ. وَ الصَّفَاءُ: مَصْدَرُ الشَّيْءِ الصَّافِي.

صفوه متضاد تیره‌شدن و کدورت است. صفوه هر شیء یعنی، خالص‌ترین آن و بهترین آن شیء است و صفا به معنای منبع هر چیز صاف است. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۳۸۹/۷)

الصاد و الفاء و الحرف المعتل أصل واحد يدل على خلوص من كل شوب. من ذلك الصفاء، و هو ضد الكدر؛ يقال صفا يصفو، إذا خلص. يقال لك صفو هذا الأمر و صفوته. و محمد صفوة الله تعالى و خيرته من خلقه، و مصطفىاه ﷺ.

حروف اصلی صفواست و دلالت بر خالص بودن چیزی از هر چیز ناخالص و مخلوط شده است. پیامبر اکرم ﷺ خالص‌ترین و بهترین مخلوقی از مخلوقات خداوند است و خدا ایشان را برگزید. (جوهری، ۱۳۷۶، ۱/۱، ۲۴۰ و ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲۹۲/۳)

بنابراین، این ماده به معنای خالص و در برابر تیره به کار می‌رود.

۳-۲-۱۴. بَحْبُوحَة

«و بَحْبُوحَة الدَّارِ بالصَّمِّ؛ بحبوحه با ضمه است». (مدنی، ۱۳۸۴، ۲۶۸/۴) «و جعل الفراء اللَّبْحَبِجَ مِنَ البَاحَةِ، و لم يجعله من المضاعف؛ فراء ماده التبحيح را از الباحه قرار داده است و آن واژه را مضاعف نمی‌داند» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۴۰۷/۲ و صاحب، ۱۴۱۴، ۱۴۸/۹). «و البَحْبُوحَة: وسط محلة القوم؛ وسط (میدان) محله قوم است» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۳۳/۳). «بَحْبُوحَة الدار، أى ساحتها، و لفلان دارٌ يَتَبَحَّبِحُ فيها؛ میان یا وسط خانه و برای فلانی خانه‌ای است که حیات دارد» (ابن درید، ۱۹۸۸، ۸۲۲/۲). روی عن النبی ﷺ أنه قال:

مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَسْكُنَ بَحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزَمْ الْجَمَاعَةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَ هُوَ مِنَ الْاِثْنَيْنِ أَعْدُو.

هر که می‌خواهد در میان بهشت جای گیرد همراه جماعت شود. شیطان با یک تن است و از دو تن دورتر است. (ازهری، ۱۴۲۱، ۱۰/۴، زمخشری، ۱۴۱۷، ۷۳/۱ و مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ۶/۴)

قال أبو عبيد: مَنْ أَرَادَ بِبَحْبُوحَةِ الْجَنَّةِ أَيْ وَسَطَهَا، وَ بَحْبُوحَةُ كُلِّ شَيْءٍ: وَسَطُهُ وَ خِيَارُهُ. قَدْ تَبَحَّبَحْتُ فِي الدَّارِ إِذَا تَوَسَّطْتُهَا وَ تَمَكَّنْتُ مِنْهَا.

ابو عبیده گفت هر کسی می‌خواهد در حیاط بهشت باشد یعنی در وسط آن است. بحبوحه هر شیء یعنی، وسط آن و بهترین آن است. وقتی من در وسط خانه‌ای باشم و جایی گرفتم.

از واژه بحبح استفاده می‌شود. براین اساس ماده بحبوحه بر میدان، میان، وسط و حیات دلالت دارد. (ازهری، ۱۴۲۱، ۱۰/۴)

۳-۲-۱۵. لِقَاء

«مقابلة الشيء وصادفته معا، و قد يعبر به عن كل واحد منهما، و يقال ذلك في الإدراك بالحس، و بالبصر، و بالبصيرة. وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يُزْجُونَ لِقَاءَنَا». لِقَاءُ مُقَابِلُهُ و روبه‌روشدن است که با هم برخورد کنند که به هر کدام جداگانه تعبیر شده است. فعل این واژه لَقِيَ، يَلْقَاهُ، لِقَاءً، او لُقِيَ و لِقَاءُ مصدر دوم ملاقات است. در آیه گفت: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يُزْجُونَ لِقَاءَنَا» (یونس: ۷) (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۱۴۹/۴)، پس معنای ماده لقاء روبه‌روشدن و برخورد کردن است.

۳-۲-۱۶. وَفَدَ

«وَفَدَ فلان على الأمير، أى وَزَعَ رسولاً؛ فلانى نزد امیر آمد، رسول پیش امیر آمد». (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۵۵۳/۲، فراهیدی، ۱۴۰۹، ۴۶۴/۳ و ابن منظور، ۱۴۱۴، ۴۶۴/۳)

يقال: وَفَدَ القَوْمُ تَفْدَ وَفَادَةً، و هم وَفَدَ وَ وُفِدَ، و هم الذين يقدمون على الملوك مستنجزين الحوائج. قال تعالى: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا». (مریم: ۸۵) گروهی و مجموعه‌ای از مردم برای رواکردن حاجاتشان نزدیک سلطان رفتند. خداوند می‌فرماید: «روزی که متقیان را به‌سوی خدای مهربان به اجتماع محشور گردانیم» (مریم: ۸۵) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۷۷).

۳-۲-۱۷. الوفد

لفظه يستعار للحج لأنه قدوم إلى بيت الله طلباً لفضله و ثوابه و للصلاة.

لفظی است که برای حج استعاره برده می‌شود؛ زیرا وی برای طلب فضیلت و ثواب و برای نماز به خانه خدا آمد. بر این اساس معنای ماده وفد آمد است. (طریحی، ۱۳۷۵، ۱۶۳/۳)

۳-۲-۱۸. القصد

القاصدون: قال الليث: القصد: استقامة الطريقة، و القصد في المعيشة ألا يسرف و لا يفتّر.

القاصدون یعنی، کسانی که استقامت در راه و روش دارند و قصد في المعيشه یعنی، میانه‌روی در زندگی اینکه اسراف نکند. بنابراین، این ماده به معنای نیت و میانه‌روی است. (ازهری، ۱۴۲۱، ۲۷۴/۸ و ابن سیده، ۱۴۲۱، ۱۸۵/۶)

الْخَلَاءُ: المكان الذي لا سائر فيه من بناء و مساكن و غيرهما، و خَلَا الإنسان: صار خَالِيًا، و خَلَا فلان بفلان: صار معه في خَلَاءٍ، و خَلَا إليه: انتهى إليه في خُلُوءٍ، و ناقة

خَلِيَّةٌ: مُخَلَّاةٌ عن الحلب، و امرأةٌ خَلِيَّةٌ: مخلاةٌ عن الزَّوج، و قيل للسَّفينة المتركَّة بلا رِبان خَلِيَّةٌ، و الخَلِي: من خَلَّاه الهمّ، نحو المطلقة.

خَلَاً اگر در مکان استفاده شود به معنای جایی است که هیچ ساختمان و خانه و چیزهای دیگری در آن نیست. خَلَاً اگر همراه انسان در جمله به کار رود به معنای فارغ و خلوت شدن کسی است. اگر خَلِيَّةٌ به عنوان صفتی برای شتر ماده باشد به معنای شتر خالی از شیر است و اگر به عنوان صفتی برای زن به کار رود به معنای زنی بی همسر است. اَلْخَلَاءُ مکانی که هیچ پناهگاه و ساختمان و بنایی در آنجا نباشد. خَلَاً فلان بفلان با او خلوت کرد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۷)

خَلَا إِلَيْهِ در خلوت به سویش رفت. ناقه یعنی، شتری که شیرش دوشیده شده است. خلی یعنی، کسی که از غم و اندوه فارغ و خالی است مثل مطلقه یعنی، رها شده. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۶۳۶/۱)

وَالْخُلُوُّ يَسْتَعْمَلُ فِي الزَّمانِ وَ الْمَكَانِ، لَكِنْ لَمَّا تَصَوَّرَ فِي الزَّمانِ الْمَضَى فَسَّرَ أَهْلُ اللُّغَةِ: خَلَاَ الزَّمانَ، بِقَوْلِهِمْ: مَضَى الزَّمانَ وَ ذَهَبَ. خُلُوٌ یعنی، خالی و در زمان و مکان به کار می‌رود، ولی آنچه در این واژه تصور می‌شود زمانی است که می‌گذرد. لغت‌شناسان عبارت خَلَاَ الزَّمانَ را در معنی وقت گذشت و سپری شد تفسیر کرده‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۳۶)

«خَلَى سَبِيلَهُ: ترک؛ او را ترک کرد». (زمخشری، ۱۹۷۹، ص ۱۷۴) براین اساس این ماده بر بیابان بی‌آب و علف بدون ساختمان، انسانی که خلوت کرده و همچنین بر وقت گذشته و سپری شده دلالت دارد.

۳-۲-۱۹. أَوَى

أَوَى: تَقُولُ الْعَرَبُ: أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ يَأْوِي أَوِيًّا. وَ أَوَيْتُهُ أَنَا إِيوَاءً. هَذَا الْكَلَامُ الْجَيِّدُ. وَ مِنَ الْعَرَبِ مَنْ يَقُولُ: أَوَيْتَ فُلَانًا، إِذَا أَنْزَلْتَهُ بِكَ. عَرَبُ هَا مَيَّ گويند جایی گرفتن برای کسی، پناه گرفتم به دیگری. این جمله زیبایی در میان عرب‌هاست و می‌گویند: پناه دادم فلانی را هنگامی که جایی برایش گرفتم.

بنابراین، اوی بر جای گرفت و پناه گرفت دلالت دارد. (ازهری، ۱۴۲۱، ۴۶۶/۱۵ و ابن منظور، ۱۴۱۴، ۵۱/۱۴)

ردیف	واژگان شاخص	معانی واژگان
۱	وسیله	ابزار نزدیک شدن، میل و خواستن، مایل و مشتاق به سوی پروردگار
۲	عواطف	آرزو کردن، مهربانی کردن، نرم رفتاری کردن و اگر متعدی باشد به معنای توجه کردن و اگر متعدی با «عن» شود به معنای دوری گزیدن
۳	الرأفة	مترادف با رحمة ولی بلیغ تر و واضح تر از آن
۴	ذریعة	وسیله، دستاویز و دلیل
۵	عارفة	شناخته شده و باد معطر و خوش بو
۶	شفاعة	طلب و درخواست
۷	منقذ	نجات دادن از شرّ، خلاص کردن و پس گرفتن هر چیزی از دشمن
۸	الغمة	غم انگیز، امر مهم، روز یا شب بسیار گرم، پوشیده و فرا گرفتن و کار مهم
۹	سببا	ریسمان، راه رسیدن به سوی دیگری، ربط بین دو طرف، پیوند و همچنین در برابر نسب
۱۰	نیل	اصابت کردن، دریافت کردن و رود
۱۱	وصلة	پیوستن و اعضای به هم پیوسته
۱۲	رضوان	خشنودی زیاد
۱۳	رجاء	امید و اگر با حرف نفی به کار رود به معنای ترس
۱۴	صفوت	خالص و در برابر تیره شدن
۱۵	بحیوة	میدان، میان، وسط و حیات
۱۶	لقاء	روبه روشن شدن و برخورد کردن
۱۷	وفد	آمد
۱۸	قصد	نیت و میانه روی
۱۹	الخلاء	بیابان بی آب و علف و بدون هیچ ساختمانی، انسان خلوت کرده و با وقت سپری شده
۲۰	أوی	جای گرفت و پناه گرفت
۲۱	تَوَلَّى	تابع و پیرو، متعدی به نفسه این ماده به معنای تقلید و تبعیت، متعدی با حرف من این ماده به معنای اعراض و روی گرداندن و متعدی با عن این ماده به معنای انصراف و مخالفت کردن
۲۲	الحرمان	محروم
۲۳	الخیبة	محروم و به دست نیاوردن

متوَلَّیها، اَی مُتَّبِعُها و را ضیِّها. تَوَلَّیت فلاناً: اَتَّبَعْتَه و رَضِیت به و التَّوَلَّیَ یکون بمعنی: الاعراض و یکون بمعنی: الاتِّباع؛ قال الله تعالی: «وَإِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرُکُمْ» (محمد: ۳۸) اَی: تُعْرَضُوا عَنِ الْإِسْلَام.

متولی به معنای کسی که از دیگری تبعیت می‌کند و از وی راضی است. تولیت به معنای او را تبعیت می‌کنم و از او راضی هستم و التولی نیز به معنای روی گردان است. مانند آیه: «و اگر روی برتابید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد» (محمد: ۳۸) و در آیه به معنای روی گرداندن است.

«و وَلَّيْتُ وجهی کذا: أَقْبَلْتُ به علیه، قال الله عَزَّوَجَلَّ: فَلَنُؤَلِّينَ. وَلَّيْتُ سمعی کذا- وَلَّيْتُ عینی کذا- وَلَّيْتُ وجهی کذا یعنی، گوش و چشم و رویم را به سمت او گرداندم و توجه دادم». (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۴/۴۹۲) اگر تَوَلَّى با حرف من متعدی شود چه لفظی به کار رود یا در تقدیر باشد و حذف شده باشد به معنی اعراض و روی گرداندن است. واژه تولی اگر خودش فعل متعدی باشد معنی ولایت دارد. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۴/۴۹۲) «وَتَوَلَّى العَمَلَ، أَى تَقَلَّدَ. وَ تَوَلَّى عَنْهُ، أَى أَعْرَضَ». جدول گزارش معانی واژگان شاخص در معاجم لغت جوهری، ۱۳۷۶، ۶/۲۵۲۹) اگر تولی متعدی به نفسه باشد به معنای تقلید و تبعیت و اگر متعدی با عن باشد به معنای انصراف و مخالفت کردن است، پس ماده تولنی اگر متعدی به نفسه باشد به معنای تابع و پیرو است و اگر متعدی با حرف من باشد اعراض و روی گردانی و اگر متعدی با حرف عن باشد به معنای انصراف و مخالفت کردن است. الحرمان: «حَرَمَهُ الشَّيْءُ يَحْرِمُهُ حَرَمَانًا: مَنَعَهُ إِيَّاهُ؛ وَی رَا مِنْ شَیْءٍ مَحْرُومٌ كَرَدَ یَعْنِی، اَوْ رَا مَنَعُ كَرَدَ» (حسین یوسف، ۱۴۱۰، ۲/۷۷۸). ماده فوق به معنای محروم است. الْحَبِيبَةُ: «خَابَ الرَّجُلُ یَخِيبُ حَبِيبَةً، إِذَا طَلَبَ فَلََمْ یَنْجَحْ، وَ خِيبَهُ اللَّهُ تَخِيبًا. وَ رَجَعَ فَلَانَ بِالْحَبِيبَةِ، أَى بَغِیرَ النَّجْحِ، وَ الْحَبِيبَةُ الْاسْمُ» (ابن درید، ۱۹۸۸، ۲/۱۰۱۸). خبیبه به معنای ناامید است یعنی، وقتی چیزی را درخواست می‌کند، نمی‌تواند آن را به دست بیاورد. «الْحَبِيبَةُ: حَرَمَانُ الْجِدَّةِ. وَ وَقَعَ فِی وَادِی تَخِيبُ أَى فِی مَهْلَكَةٍ» (صاحب، ۱۴۱۴، ۴/۴۲۶). خبیبه به معنای محروم شدید است و در وادی تخیب به معنای جای نابودی و محل نابودی و تباهی است. «خَابَ یَخِيبُ حَبِيبَةً: حُرِمَ، وَ لَمْ یَنْلُ مَا طَلَبَ» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱/۳۶۸ و طریحی، ۱۳۷۵، ۲/۵۳). خبیبه به معنای محروم شدن است یعنی به آنچه که نیاز دارد، نمی‌رسد و به دست نمی‌آورد.

۴. ترجمه مناجات براساس جدول

إِلَهِی لَیْسَ لِی وَ سَبِیلَةٌ إِلَیْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَأْفَتِكَ وَ لَا لِی ذَرِیعَةٌ إِلَیْكَ إِلَّا عَوَافِرُ رَحْمَتِكَ وَ شَفَاعَةُ نَبِیِّكَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَ مُنْقِذِ الْأُمَّةِ مِنَ الْغَمَّةِ فَاجْعَلْهُمَا لِی سَبَبًا إِلَى نِیلِ غُفْرَانِكَ وَ صِیْرْهُمَا لِی وَصْلَةً إِلَى الْفَوْزِ بِرِضْوَانِكَ.

خدایا ابزاری برای نزدیک شدن به تو ندارم جز توجه کردن به مهربانی تو و دستاویزی به سوی تو ندارم جز رحمت شناخته شده ات و درخواست و نیات، نبی رحمت و رهایی بخش امت از رنج و ناراحتی نداریم. این دو ابزار را برای من ریسمان رسیدن به دریافت آموزشست قرار بده و آن دو را به عنوان رابطی برای دستیابی به خشنودیت بگردان.

۴-۱. نقد ترجمه های موجود

در برخی از ترجمه ها واژه وسیله، عواطف، رأفه، عوارف، شفاعه، نیل غفرانک و وصله ترجمه نشده است بلکه باتوجه به ذهنیت خودشان نسبت به این واژگان آنها را به صورت عربی در ترجمه آورده اند.

وَقَدْ حَلَّ رَجَائِي بِحَرَمِ كَرَمِكَ وَحَطَّ طَمَعِي بِفَنَاءِ جُودِكَ فَحَقَّقْ فِيكَ أَمَلِي وَاخْتِمْ بِالْخَيْرِ عَمَلِي وَاجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَتِكَ الَّذِينَ أَخْلَقْتَهُمْ بِحُبِّ حَقِّ جَدَّتِكَ وَبَوَاتِهِمْ دَارَ كَرَامَتِكَ، وَأَقْرِزْتُ أَغْنِيَهُمْ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ يَوْمَ لِقَائِكَ.

به طور قطع امیدم در قلمرو کرمیت فرودا آمده و مرکب درخواست من به آستانه آموزشست بار انداخته است، پس درباره خودت آرزویم را محقق ساز و به پایان رسان کار مرا و مرا از برگزیدگانی قرار بده که در میان بهشت قرارشان دادی و خانه کرامت را در اختیارشان گذاردی و دیده آنان را در روز قیامت با نگاه به سوی خویش روشن کردی.

واژه های حَطَّ طَمَعِي، بَوَاتِهِمْ و اقررت به طور دقیق ترجمه نشده است و معنایی را در نظر گرفته اند که با معنای مجموع عبارات سازگاری ندارد.

وَأَوْزَنْتَهُمْ مَنَازِلَ الصَّدَقِ فِي جَوَارِكَ يَا مَنْ لَا يَفِدُ الْوَافِدُونَ عَلَى أَكْرَمِ مِنْهُ وَلَا يَجِدُ الْقَاصِدُونَ أَزْحَمَ مِنْهُ يَا خَيْرَ مَنْ خَلَا بِهِ وَحِيدٌ وَيَا أَعْظَفَ مَنْ أَوَى إِلَيْهِ طَرِيدٌ إِلَى سَعَةِ عَفْوِكَ مَدَدْتُ يَدِي وَبَدَّلْتُ كَرَمَكَ أَغْلَقْتُ كَفِّي فَلَا تُؤَلِّنِي الْجِزْمَانَ وَلَا تُبَلِّغْنِي بِالْخَيْبَةِ وَالْخُسْرَانَ يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ يَا أَزْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و جایگاه صدق را در کنارت به آنان واگذار کردی ای آنکه کسانی که به سوی بخشش روی آوردند بخشنده تر از او را نیافتند. ای بهترین کسی که شخص تنها با او خلوت کند و ای مهربان ترین کسی که انسان رانده به جانب او گسترده گی آموزشست دست گذاری دراز کردم و به دامن کرمیت چنگ زدم. مرا سزاوار محرومیت مکن و به ناامیدی و زیان دچار مساز ای شنوای دعا ای مهربان ترین مهربانان.

۴-۲. نقد ترجمه‌های موجود

واژگان اورشتم، جوارک، الوافدون، طرید و الحرمان را نیز یا ترجمه نکرده‌اند و یا به ترجمه ذهنی و ارتکازی اکتفا کرده‌اند.

۵. نتیجه‌گیری

برای پاسخ به سؤال «تحلیل لغوی مناجات متوسلین چگونه است؟» واژگان عبارات مناجات متوسلین از نظر معنا در معاجم مختلف بررسی شد. معانی ۲۳ واژه شاخص و تأثیرگذار در پیام عبارات بررسی شد و در جدول نیز گزارش داده شد. بعد از بررسی معانی واژگان باتوجه به آن معانی عبارات معنا شد. چند مورد از ترجمه‌های موجود باتوجه به معانی یافت شده برای واژگان بررسی شد و آنچه به‌دست آمد این بود که در ترجمه برخی از عبارات به معنای دقیق واژه توجهی نشده است و به معنای ارتکازی اکتفا شده است. همچنین در برخی از عبارات معنایی در نظر گرفته شده است که با معنای مورد نظر گوینده سازگار نیست؛ زیرا سازگاری با دیگر عبارات ندارد.

فهرست منابع

* القرآن الکریم

۱. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸). جمهره اللغة. بیروت: دار العلم للملایین.
۲. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
۴. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱). تهذیب اللغة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶). الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه. بیروت: دار العلم للملایین.
۶. حسن عمید (۱۳۹۰). فرهنگ فارسی عمید. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دار القلم.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴). ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن. تهران: انتشارات مرتضوی.
۱۰. زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹). اساس البلاغه. بیروت: دار صادر.
۱۱. صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴). المحيط فی اللغة. بیروت: عالم الکتب.
۱۲. طریحی، فخر الدین بن محمد (۱۳۷۵). مجمع البحرین. تهران: انتشارات مرتضوی.
۱۳. عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰). الفروق فی اللغة. بیروت: دار الافراق الجدیده.
۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). کتاب العین. قم: نشر هجرت.
۱۵. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵). القاموس المحيط. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۶. قمی، شیخ عباس (۱۳۸۷). مفاتیح الجنان. قم: نشر مشعر.
۱۷. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۸. محمد معین (۱۳۸۶). فرهنگ فارسی معین. تهران: مؤسسه انتشاراتی امیر کبیر.
۱۹. مدنی، علی خان بن احمد (۱۳۸۴). الطراز الأول والکناز لما علیه من لغة العرب المعول. مشهد مقدس: مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث.
۲۰. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر.
۲۱. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۰). سجاده‌های سلوک شرح مناجات‌های حضرت سجاد علیه السلام. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۲. منفرد محمد عشایری (۱۳۹۶). تحلیل ادبی نهج البلاغه و صحیفه سجادیه. قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.